

و شاهوار، ظاهراً به اشتباه، شاهادر نوشته است (حاجی خلیفه، ج ۲، ستون ۱۶۵۵). در *الوائسی بالوفیات* صفدی (ج ۱۷، ص ۵۷۹)، نام او به صورت کامل، و مطابق با آنچه در آغاز سخن گفتیم، ذکر شده است (همچنین نک: ابن عماد حنبلی، ج ۷، ص ۴۵۷). او لقب خود را در انتهای *مرموزات اسدی* (ص ۱۵۹) نجم رازی آورده، اما لقب او در مناقب اوحدالدین کرمانی (ص ۳۸) و تاریخ *گزیده حمدالله مستوفی* (ص ۶۷۱) شیخ نجم‌الدین دایه آمده است (همچنین نک: جامی، ص ۴۳۷). محمدامین ریاحی سبب شهرت او به «دایه» را، با توجه به برخی از تعبیر رایج در آثار او و عارفان دیگر، در پروردن سالکان به شیر طریقت دانسته است (نک: ریاحی، ص ۱۵). تخلص شعری او در شعرهای باقی مانده از او گاه «نجم» (نجم‌الدین رازی، *رساله عشق و عقل*، ص ۹۱، ۹۷) و گاه «نجم رازی» (همو، *مرصادالعباد*، ص ۳۳۴) آمده است.

تاریخ ولادت او را شمس‌الدین ذهبی (ج ۳، ص ۲۷۳) و صفدی (همان‌جا) و فصیح‌خوافی (ج ۲، ص ۷۳۷) سال ۵۷۳ ق دانسته‌اند، و زادگاه و محل آموزش و پرورش او شهر ری بوده است («شهر ری که مولد و منشأ این ضعیف است»، نجم‌الدین رازی، *مرصادالعباد*، ص ۱۷؛ «رازی بدم کنون همه راز شدم»، همان، ص ۳۰). علاوه بر این، نسبت «رازی»، در تمام منابع معتبر، ولادت و رشد و نمو او را در ری مسجل می‌کند. از نکات مهم زندگی او سفرهای اوست؛ به تصریح خود او و بنابر تحریرهای اول و دوم *مرصادالعباد*، در سال ۶۰۰ ق در شام بوده و به مصر هم رفته است (نک: ریاحی، ص ۱۹؛ نجم‌الدین رازی، *مرصادالعباد*، ص ۴۶۰؛ صفدی، همان‌جا)، و گویا در همین سال خانه خدا را هم زیارت کرده است (نجم‌الدین رازی، همان، ص ۲۸۱). از سفرهای مهم او، که به قصد استفاده فکری و معنوی صورت گرفته، سفر به خراسان و خوارزم است؛ در همین سفر با شیخ محمد کوف در نیشابور دیدار کرده است (همان، ص ۱۰۹). او در خوارزم به خدمت شیخ نجم‌الدین کبری رسید و آن عارف بزرگ تربیت او را به مرید خود، شیخ مجدالدین بغدادی، واگذار کرد (نک: جامی، همان‌جا؛ فروزانفر، ص ۱۲۵؛ زرین‌کوب، ص ۱۰۵؛ ریاحی، ص ۱۹).

محیط فکری خوارزم و غلبه اندیشه فخر رازی بر دربار و گرایش سلطان محمد خوارزمشاه به فلسفه برای او غیرقابل تحمل بود، به خصوص که، به فرمان همین پادشاه، شیخ و مراد او، مجدالدین بغدادی، را به جیحوں انداختند (۶۰۷ ق). این دل‌آزردگی او از محیط فکری خوارزم، به علاوه خیر جهانگشایی مغولان و احتمال حمله آنها به خراسان، او را مصمم به مهاجرت از آن دیار کرد (همان، ص ۱۶ به بعد؛ ریاحی،

پرداخته بوده است) (همان‌جا). نثری خود می‌نویسد که «غرض این جانب تفسیر اشعار مولوی نبوده و تنها چیزی که در نظر گرفته‌ام این است که اشعار مثنوی با عبارات ساده به نثر تبدیل شود... به طوری که هر فارسی‌زبانی به اندازه فهم خود [تواند] از آن استفاده نماید» (صفایی، «نثر و شرح مثنوی»، ص ۵۷). از نثری در مجلات ادبی مانند *ارمغان*، اشعار و مقالاتی هم درباره خط فارسی، تفسیری از سوره یوسف، مسائل ادبی، نجوم و ریاضی به جا مانده است (صفایی، «مقدمه بر افسانه طوی زمان»، ص ۸). او در شهریورماه ۱۳۳۲ درگذشت و در گورستان ابن بابویه تهران به خاک سپرده شد.

منابع: آرین پور، یحیی، *از صبا تا نیما*، تهران، ۱۳۵۰ش؛ اذکابی، پیروز، «موسی نثری همدانی»، آینده، س ۱۹، ش ۱۰-۱۲، تهران، ۱۳۷۲ش؛ همو، «نثری همدانی، آقا شیخ موسی دستجردی»، معارف، س ۹، ش ۳، تهران، ۱۳۷۲ش؛ بالائی، کریمستف، *پیدایش رمان فارسی*، ترجمه مهوش قویمی و نسرین خطاط، تهران، ۱۳۷۷ش؛ سراون، ادوارد، *تاریخ ادبیات ایران*، ترجمه بهرام مقدادی، تهران، ۱۳۶۹ش؛ درخشان، مهدی، *بزرگان و سخن‌سرایان همدان*، تهران، ۱۳۴۱ش؛ صدرهانشی، محمّد، *تاریخ جراید و مجلات ایران*، اصفهان، ۱۳۶۳ش؛ صفایی، ابراهیم، «نثری و شرح مثنوی»، *ارمغان*، س ۲۸، ش ۲، تهران، ۱۳۳۸ش؛ همو، «مقدمه بر افسانه طوی زمان»، *ارمغان*، س ۳۱، ش ۱، تهران، ۱۳۴۱ش؛ غلام، محمّد، *رمان تاریخی* (سیر نقد و تحلیل رمانهای تاریخی فارسی، ۱۲۸۴-۱۳۳۲ش) تهران، ۱۳۸۱ش؛ نثری همدانی، موسی، *عشق و سلطنت یا فتوحات کوروش کبیر*، تهران، ۱۳۷۸ش؛ همو، *افسانه طوی زمان*، گاهنامه افسانه، تهران، ۱۳۰۷ش؛ نیکبختین، باذیل، «رمان تاریخی در ادبیات فارسی کنونی»، ترجمه احمد سمیعی (گیلانی)، نامه فرهنگستان، س ۸، ش ۲، تهران، ۱۳۸۵ش.

حسن میرعابدینی

نَجْمُ الدِّينِ دَايِه نَك: نَجْمُ الدِّينِ رَازِي

نَجْمُ الدِّينِ رَازِي. ابوبکر عبدالله بن محمد بن شاهوار بن نوشروان بن ابی‌التجیب الاسدی رازی (متوفی ۶۵۴ ق)، ملقب به «نجم‌الدین دایه» و متخلص به «نجم» و «نجم رازی»، از عارفان صاحب نام اواخر قرن ششم و نیمه اول قرن هفتم ق. او در خاتمه اثر خود، *مرصادالعباد* (نک: ص ۵۴۵)، و در ابتدای *منارات السائرين* (نک: ریاحی، ص ۱۴) نام و لقب خود را به صورت ابوبکر عبدالله بن محمد بن شاهوار الاسدی الرّازی، و در مقدمه *مرموزات اسدی* (نک: شفیع کدکنی، ص ۳۰)، با اندکی تفاوت، به صورت ابوبکر بن محمد بن شاهوار الرّازی الاسدی ذکر کرده است. صورت نام او در کشف‌الظنون و *مرصادالعباد* یکی است، جز اینکه کشف‌الظنون ابوبکر را ابی‌بکر

دین را...» (نجم‌الدین رازی، همان‌جا). او، چون از ساکنان ارزنجان هم قدرشناسی ندید (همان، ص ۳۲-۳۳)، به فکر افتاد که با تحفه‌ای به دربار علاء‌الدین داوود، ملک ارزنجان، تقرب جوید؛ بدین منظور خلاصه‌ای از مطالب *مرصادالعباد* را با طرحی نوین، با عنوان *مرموزات اسدی* در *مزمورات داوودی*، به نام او پرداخت (همان، ص ۳۵-۳۶). مدت سیر و سفر و اقامت او در روم نامعلوم است (ریاحی، ص ۲۹). روایتی هست که او را در مقام امام جماعتی نشان می‌دهد که مولوی و صدرالدین قونوی نیز به او اقتدا کرده‌اند (نک: جامی، همان‌جا؛ فخرالدین علی‌صفی، ص ۱۷۰-۱۷۱؛ فروزانفر، ص ۱۲۵-۱۲۶). نجم‌الدین رازی سرانجام رهسپار بغداد شد (نک: ریاحی، همان‌جا). ریاحی سبب اقامت او در بغداد را موقع‌شناسی او در تألیف آثار بر وفق شرایط محیط می‌داند، چنان‌که باید تفسیر *بحرالحقائق* و کتاب *منارات السائرین* را به زبان عربی در محیط عرب‌زبان بغداد نوشته باشد (نک: همان، ص ۳۰). اولین نسخه تفسیر *بحرالحقائق* شصت سال پس از مرگ او به دیار روم رسیده است (افلاکی، ج ۲، ص ۹۳۳). خبری نیز از سفر او در سال ۶۲۲ق از جانب الظاهر بالله، خلیفه عباسی، به تبریز به منظور تهنیت به جلال‌الدین خوارزمشاه در دست است که مینوی با لحن تأییدآمیزی از آن یاد کرده است (زیدری نسوی، ص ۱۸۹، ۳۰۱، حاشیه ۱؛ همچنین نک: زرین‌کوب، ص ۱۰۷؛ ریاحی، ص ۲۹-۳۰). نجم‌الدین سرانجام در سال ۶۵۴ق در بغداد وفات یافت (نک: صفدی، همان‌جا؛ ابن‌عماد حنبلی، همان‌جا؛ جامی، همان‌جا) و در گورستان معروف شونیزیه به خاک سپرده شد (همان‌جا).

طریقه نجم‌الدین رازی در تصوف را باید در میانه رعایت آداب و ملازمت بر اوراد و اذکار از یک سو و اعتقاد به کشف و کرامت و جذب و شهود از سوی دیگر جست. «تعلیم صوفیانه او جمع بین طریقه اهل زهد و اهل کشف است و در واقع طریقه شیخ نجم‌الدین کبری در آن به طور وضوح به بیان می‌آید» (زرین‌کوب، ص ۱۰۸؛ همچنین نک: ریاحی، ص ۳۴). از خصوصیات بارز طرز فکر او تعصب شدید او در مذهب اهل سنت و جماعت است، چنان‌که در برشمردن صفات شیخ، پس از علم شریعت، «داشتن اعتقاد اهل سنت و جماعت» را برای او ضروری دانسته است (نک: نجم‌الدین رازی، *مرصادالعباد*، ص ۲۴۴) و شبیه به همین امر را در حق مرید باز گفته است (همان، ص ۴۸۸). این مایه تعصب باعث شده است که او، جز اهل سنت و جماعت، تمام نحله‌های فکری دیگر را گمراه بشمارد (نک: همان، ص ۲۲۹، ۳۹۶). پیداست که او با طرز تفکر فلاسفه، که مبتنی بر استدلال و چون و چراست، میانه‌ای

ص ۲۰). علت مهاجرت او از خوارزم شباهت به علت مهاجرت (۶۱۷ق) بهاء ولد پدر مولوی از بلخ دارد (فروزانفر، ص ۱۵). گویا نجم‌الدین رازی جزو آخرین گروه از علما و دانشمندانی بود که اندکی پیش از حمله مغول خراسان را ترک کردند (نک: ریاحی، ص ۱۶). اقامت در ری و همدان نیز ممکن نبود، زیرا لشکر مغول در سال ۶۱۷ق به این مناطق رسید و قتل و غارت همه‌جا را دربر گرفت (نک: ابن‌اثیر، ج ۱۲، ص ۳۷۳-۳۷۴). نجم‌الدین داستان قهر و غلبه مغولان را با بیانی سوزناک در *مرصادالعباد* بیان کرده است (نجم‌الدین رازی، همان‌جا). او همین مطالب را در کتاب دیگر خود با ایجاز تمام بازگفته است (همو، *مرموزات اسدی*، ص ۳۰). سرانجام «از شهر همدان که مسکن وی بود به شب بیرون آمد با جمعی درویشان و عزیزان در معرض خطری هرچه تمام‌تر» (همان، ص ۱۹). مؤلف کوشیده است تا رفتن «از سر اطفال و عورات» و مفارقت «صحبت دوستان و عزیزان» (همان، ص ۱۸) را با قلمی گریان و با استناد به آیه و حدیث و مثل توجیه کند (همان، ص ۱۹). این واقعه از همان روزگار سبب طنز و طعن در حق او شد؛ چنان‌که شمس تبریزی درباره او گفته است: «رها نکردم نه نجم کبری نه ری نه خوارزم را» (شمس تبریزی، ص ۱۸۳؛ همچنین نک: موحد، ص ۴۹۵). در روزگار ما هم این نکته از چشم منتقدان پوشیده نمانده است (نک: شفیع کدکنی، ص ۱۵-۱۶).

استیلای مغول بر عراق عجم و آوارگی نجم‌الدین رازی و جستجوی سرزمینی که «در او اهل سنت و جماعت باشند و از آفت بدعت و هوا پاک بود» (نجم‌الدین رازی، همان، ص ۲۰) سرانجام او را در سال ۶۱۸ق از راه اربیل و دیاربکر به روم کشاند: «در شهر سنه ثمان عشر و ستمائه، از راه دیاربکر به دیار روم رسیدم» (نجم‌الدین رازی، *مرموزات اسدی*، ص ۳۰). در همین سال در شهر ملطیه با عارف نامدار، شهاب‌الدین عمر سهروردی، که از جانب خلیفه منشور سلطنت ممالک روم را به علاء‌الدین کیقباد سپرده بود، ملاقات کرد و به توسط او به دربار علاء‌الدین معرفی شد: «در این معنی به خط شریف حرفی چند در نواب حضرت در قلم آورد» (نجم‌الدین رازی، *مرصادالعباد*، ص ۲۳-۲۴). پس از این دیدار بود که او کتاب *مرصادالعباد* را، که پیش‌تر به خواست «جمعی طالبان محقق و مریدان صادق» (نک: ص ۱۵) فراهم آورده بود، از نو نوشت و به پادشاه تقدیم کرد (نک: همان، ص ۲۵-۲۶؛ ریاحی، ص ۲۶). او بیش از سه سال در آنجا نماند؛ در سال ۶۲۱ق به ارزنجان رفت. در مقدمه *مرموزات* دل‌آزردگی خود از محیط روم را با لحنی گلایه‌آمیز بیان کرده است: «مدت سه سال در فراز و نشیب آن دیار می‌گردیدم... در رسته آن بازارها هر متاع را رواج دیدم الا متاع

صنایع: ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن علی، الکامل فی التاریخ، بیروت، ۱۴۲۴ق / ۲۰۰۳م؛ ابن عماد حنبلی، عبدالحمید، شذرات الذهب فی اخبار من ذهب، بیروت، ۱۴۰۶ق / ۱۹۸۶م؛ افلاکی، شمس‌الدین احمد، مناقب العارفين، تهران، ۱۳۸۵ش؛ اوحدالدین کرمانی، مناقب، به کوشش بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران، ۱۳۴۷ش؛ تفضلی، تقی، «مقدمه»، نک: نجم‌الدین رازی، رساله عشق و عقل؛ جامی، نورالدین عبدالرحمان، نجات الانس، به کوشش محمود عابدی، تهران، ۱۳۸۲ش؛ حاجی خلیفه، مصطفی بن عبدالله، کشف‌الظنون عن اسامی الکتب والفنون، به کوشش محمد شرف‌الدین یالتقایا و رفعت بیلگه کلیسی، بیروت، بی تا؛ حمدالله مستوفی، تاریخ‌گزیده، تهران، ۱۳۸۷ش؛ ریاحی، محمداسمین، «مقدمه مصحح»، نک: نجم‌الدین رازی، مرصعالعباد؛ زرین‌کوب، عبدالحسین، دنباله جستجو در تصوف ایران، تهران، ۱۳۸۵ش؛ شفیعی کدکنی، محمدرضا، «مقدمه»، نک: نجم‌الدین رازی، مرمرزات اسدی؛ شمس‌الدین ذهبی، العبر فی خبر من غیر، به کوشش ابوهاجر محمد زغلول، بیروت، بی تا؛ شمس تبریزی، مقالات، به کوشش محمدعلی موحد، تهران، ۱۳۸۵ش؛ شهاب‌الدین محمد خرنزدی زیدری، سیرت جلال‌الدین مینکیرنی، به کوشش مجتبی مینوی، تهران، ۱۳۸۴ش؛ صفدی، صلاح‌الدین، الوافی بالوفیات، به کوشش احمد آرنائوت و ترکی مصطفی، بیروت، ۱۴۰۱ق / ۱۹۸۱م؛ فخرالدین علی‌صفا، لطائف‌الطوائف، به کوشش احمد گلچین معانی، تهران، ۱۳۷۳ش؛ فروزانفر، بدیع‌الزمان، مولانا جلال‌الدین محمد مولوی، تهران، ۱۳۸۷ش؛ فصیح خوانی، احمد بن جلال‌الدین محمد، مجمل فصیحی، به کوشش محسن ناجی نصرآبادی، تهران، ۱۳۸۶ش؛ موحد، محمدعلی، «تعلیقات»، نک: شمس تبریزی؛ نجم‌الدین رازی، مرصعالعباد، به کوشش محمداسمین ریاحی، تهران، ۱۳۸۰ش؛ همو، مرمرزات اسدی در مرمرزات داوودی، به کوشش محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، ۱۳۸۱ش؛ همو، رساله عشق و عقل، به کوشش تقی تفضلی، تهران، ۱۳۸۱ش؛ همو، رساله‌الطیور (به همراه رتبه‌الهیات)، به کوشش محمداسمین ریاحی، تهران، ۱۳۶۲ش؛ همو، رساله‌العاشق الی‌المعشوق فی شرح قول من قال‌الصفوی غیر مخلوق، به کوشش محمدرضا شفیعی کدکنی (در پایان نوشته بر دریا)، تهران، ۱۳۸۵ش.

رحمان ذبیحی

نجم‌الدین کبیری، ابو عبدالله احمد بن عمر بن محمد بن عبدالله خیوقی (۵۴۰-۶۱۷ق / ۱۱۴۵-۱۲۲۱م)، ملقب به «ابوالجئات»، «طایفه‌الکبری» و «شیخ ولی تراش»، از برآوازه‌ترین، پرتأثیرترین و مهم‌ترین عارفان سده ششم و اوایل سده هفتم ق و بنیانگذار سلسله عرفانی کبرویه. شیخ نجم‌الدین، در طول تاریخ تصوف، یکی از محبوب‌ترین و مقبول‌ترین عارفان مسلمان در میان عارفان و صوفیان، به‌ویژه نزد توده‌های مردم، بوده است؛ و شاید همین امر موجب شکل‌گیری حکایات و حتی افسانه‌های متعدد حول شخصیت او شده است (نک:

نداشته است؛ چنان‌که خیام را به سختی نکوهش کرده و او را «سرگشته نابینا» در «تیه ضلالت» دانسته است (همان، ص ۳۱). آثار نجم‌الدین عبارت است از:

۱. مرصعالعباد* من المبدأ الی‌المعاد، که معروف‌ترین اثر اوست، در پنج باب و چهل فصل. مؤلف فهرست ابواب و فصول را در مقدمه آورده است: باب اول در دیباچه کتاب، باب دوم در بیان مبدأ موجودات، باب سوم در بیان معاش خلق، باب چهارم در بیان معاد نفوس سعدا و اشقیا و باب پنجم در بیان سلوک طوایف مختلف (نک: همان، ص ۴-۷). تصحیح انتقادی این اثر به همت محمداسمین ریاحی صورت گرفته است؛ ۲. مرمرزات اسدی در مرمرزات داوودی*، مشتمل بر ده مرموز. مؤلف وجه تسمیه آن را چنین بیان کرده است: «چون سخن این ضعیف مبتنی بر مرمرزات باشد، خواست تا اسم مطابق مسما بود و چون تحفه حضرت داوودی می‌ساخت خواست تا با مرمرزات زبور داوودی مناسبتی دارد» (همو، مرمرزات اسدی، ص ۳۵). این اثر را شفیعی کدکنی تصحیح کرده است؛ ۳. معیارالصدق فی مصداق‌العشق که با عنوان رساله عشق و عقل به کوشش تقی تفضلی و با مقدمه مجتبی مینوی منتشر شده است. موضوع این رساله پاسخ به پرسشهای یکی از دوستان مؤلف «در تقریر شرح کمال عشق و کمال عقل» (نک: ریاحی، ص ۵۲-۵۳) و نسبت این دو است؛ ۴. تفسیری به زبان عربی با عنوان بحرالحقائق والمعانی فی التفسیر سبع‌المثانی (نک: جامی، همان‌جا؛ تفضلی، ص ۳۰؛ شفیعی کدکنی، ص ۱۹؛ ریاحی ۷ ص ۵۱)؛ ۵. منارات السائرین الی‌الله و مقامات‌الطائرین بالله، به زبان عربی که ظاهراً در سال آخر حیات مؤلف تصنیف شده است و در آن مطالب مرصعالعباد با اندکی تغییر برای استفاده عرب‌زبانان تحریر شده است (نک: ریاحی، ص ۵۱-۵۲)؛ ۶. رساله‌الطیور که اثری تمثیلی است از زبان مرغان. ریاحی، مصحح کتاب، آن را به قرینه سبک و موضوع یادگار روزگار جوانی نجم رازی دانسته است (نک: ص ۵۲)، اما شفیعی کدکنی در انتساب آن به نجم رازی تردید کرده است (شفیعی کدکنی، ص ۴۸۱)؛ ۷. رساله‌العاشق الی‌المعشوق، در شرح شطح معروف خرقانی با عنوان الصفوی غیر مخلوق (نک: شفیعی کدکنی، ص ۴۴۶، ۴۵۰) به زبان عربی. این رساله را شفیعی کدکنی تصحیح و ترجمه کرده و در پایان کتاب نوشته بر دریا چاپ کرده است (همان، ص ۴۳۹ به بعد)؛ ۸. اشعار: ریاحی مجموع اشعار نجم رازی را، که در مطاوی کتب مرصعالعباد، مرمرزات اسدی و رساله‌عقل و عشق به‌جا مانده است، ۲۵۰ بیت دانسته است (نک: ریاحی، ص ۵۴). اشعاری نیز به صورت پراکنده در تذکره‌ها در دست است (نک: همان، ص ۵۶).